



نقدی بر مقاله «نقد تصوف در آینه دانشمندان اسلامی» به قلم حجت الاسلام خسروپناه

جناب آقای خسرو پناه دست مرزاد! جدا چشم ما روشن شد که در نقد صوفیه هم قلم به دست گرفته‌اند، اما این اشکالات در ارتباط با مقاله جناب عالی به شدت در ذهنمان خلجان می‌کند که:

اشکال اول) با چه تأو لمی باز هم از عرفا و فلاسفه در مقابل صوفیه به دفاع برخاسته‌اند؟! و چطور افرادی چون جناب "فضل بن شاذان" و "شیخ مفید" و "شهید اول" و "شهید ثانی" و "مقدس اردبیلی" و "محمد باقر مجلسی" و... را هم ردیف و هم‌سو با افرادی چون "شیخ حرّامی"، "سید علی شوشتری"، "سید احمد کربلائی"، "ملاحسن نقلی همدانی"، "سید علی قاضی طباطبائی" و... قرار دادند؟! چرا که جناب "فضل بن شاذان" و "شیخ مفید" و "شهید اول" و "شهید ثانی" و "مقدس اردبیلی" و "محمد باقر مجلسی" و "شیخ مفید" و "شیخ طوسی" و "سید مرتضی" و "هشام بن حکم" و سایر بزرگان فقهاء و علماء و متکلمین مذهب ما کاملاً مخالف با مطالب و عقائد عرفا و فلاسفه مانند: ازلیت عالم، جبر، تشبیه، صدور عالم از ذات خدا و امثال این مطالب می‌باشند.

گوئید شما در مخالفت با صوفیه فقط بوق و کلاه و کشکول و تبرزین و سبیل و خانقاه و رقص و سماع را می‌بیند که مولوی هم با همه صوفی‌گری‌اش، از اوضاع نابسامان صوفیه به فریاد آمده و می‌گوید:

صوفی‌ای گشته به نزد این لئام
المخاطبه و الملوأطه و المسلم!

اشکال دوم) گویا اصلاً خبر ندارید که برخی از کسانی را که با عنوان مؤسسان "عرفان اسلامی" یاد کرده‌اید خود از جهت مبانی عقیدتی در زمره افراطی‌ترین صوفیان می‌باشند. به عنوان مثال نظر است شیخ (نه سید) حرّامی، در مورد دفاع از تصوف و یکی بودن خالق و مخلوق، و ارادت به ابن عربی در مطالب توحیدی، مورد اعتنای احدی از ارکان و اساطین مکتب نبوده، بلکه در کتابهای تراجم ما به شدت به تصوف، و مشرب و مداحی او نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام، و خرقه، و نوشتن شرح فصوص ابن عربی - با این که در شرح خود بر فصوص ابن عربی، برخی مطالب

او را راجع به آنچه که در تضاد با امامت است به شدت رد می‌آیند - اعتراض شده است و او را به عنوان صوفی، بلکه غالی در تصوف، و گول خورده توسط امامت شاطرناد کرده، و حتی ذکر شرح حال او را در ضمن شرح حال علمای شافعی، امری شایسته خود ندانسته‌اند! او می‌گوید:

«ان من بن المفرق الاسلامیة والمطوائف المختلفة المحمديّة لس أحد ينكر على المطائفة المصوفية مثل طائفة المشعرة، ولما على المشعرة مثل المطائفة المصوفية!»

و در مورد سید علی شوشتری نیز با بدانند که ایشان مطابق با مدعیان ارادتمندان وی - گرچه این نسبت‌ها به او شاید اصلاً اساسی هم نداشته باشد - کسی است که در پی ارادت به مردی (جوفا یاغنده) و ناشناس در اثر شنیدن یک خبر به ظاهر غیبی، روزه و سایر عمل‌های اسلام بلکه امامان معصوم علی‌هم‌السلام را در امر قضاوت و شریعت تخطئه نموده، و دست از مناصب علمی و شرعی خود برداشته، تحت نظر ایشان به سلوک‌های خاصی پرداخته است تا آنجا که به معارفی که جز "جبر" و "وحدت وجود" و... چیز دیگری نیست رسیده است. ایشان کسی است که مدافعان مبانی صوفیه و یکی بودن خالق و مخلوق مانند ملا حسن قلی همدانی، سید احمد کریم‌ی، شیخ محمد بهاری، سید علی قاضی، سید هاشم حداد، سید عبدالمکریم کشمیری و... سلسله خود را به او می‌رسانند، تا آنجا که برخی صوفیان گنابادی، که در پی ایجاد تفرقه در اسلام، و توجه به فرقه‌سازی خود می‌باشند از این فرصتی که این صوفیان حوزوی به دست ایشان داده‌اند استفاده کرده و ایشان را سلسله "شوشتری" لقب داده‌اند.

سید علی قاضی که خود از مشایخ صوفیان حوزوی است امام رضا علیه السلام را اهل خرقة دانسته! و به ادعای برخی گناباد این سلسله را زاده از دل سلسله "معروفه" می‌داند.

جناب قاضی خود را صوفی می‌دانسته که آن که نقل شده است: "روزی در مجلسی عظیم که بس ارباب بزرگ مکتب، از جمله مرحوم آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء‌الدین عراقی و غیره را شامل بود، و کلام درم انشان رد و بدل بود مرحوم قاضی با صدای بلند به طوری که همه بشنوند فرمود: "نعم المرجل ان کون فقه صوفی!"

همو در مورد ابن عربی و مولوی که از منحرفترین صوفیان روزگار می‌باشند می‌گوید:

"بعد از مقام عصمت و امامت درم این رعیت، احدی در معارف عرفانی و حقایق نفسانی در حد محی‌الدین عربی نیست، و احدی به او نمی‌رسد... ملاصدرا هر چه دارد از محی‌الدین دارد و در کنار سفره او نشسته است." "محی‌الدین از کاملین است." "ملای رومی عارفی رفیع‌تر و از شیخ ان‌خالص‌ام‌المؤمنین علی‌هم‌السلام بود." ایشانک به برخی از افکار این دسته که این مبانی صوفیه است اشاره می‌کنیم تا حق برای حق‌تجو این بیشتر آشکار گردد:

- (1) برهان و وحی، ذات احدیت را خالق جهان، و غیر از وجود موجودات و مخلوقات می‌داند ولی ایشان همگام و همسو با صوفیان، خالق و مخلوق را یک چیز دانسته بلکه وجود خداوند متعال را (تعوذ بالله) این وجود است و آن نجسه و حوائط و جمادات و سنگ و حمار و... می‌دانند، و حتی گوساله پرستی را هم خدا پرستی می‌دانند.
 - (2) به اتفاق تمامی اهل عقل و برهان، سوفسطایی‌گری، و موهوم دانستن ماسوی‌الله، باطل است اما ایشان همه چیز را موهوم می‌دانند.
 - (3) بر اساس ضرورت مکتب عقل و برهان و وحی، جبر باطل است و معصیت و گناه، فعل بندگانی نافرمان است نه فعل خداوند متعال، اما ایشان به توهم کلامت جبر و ضرورت علی و معلولی معتقد به جبر شده و همه موجودات حتی ذات خداوند را مجبور می‌دانند.
 - (4) بر اساس ضرورت ذات تمامی ادیان، عالم و جمیع ماسوی‌الله حادثند اما ایشان اعتقاد به حدوث عالم را انکار کرده و اعتقاد به حدوث ذاتی ازلی و قدیم عالم را جایگزین آن نموده‌اند.
 - (5) بر اساس ضرورت مکتب عقل و وحی و برهان، اشیا مخلوق خداوندند و خداوند آنها را پس از این که معدوم بوده‌اند لا من شی‌ا ایجاد نموده است و اگر بخواهد تمامی آنها را معدوم می‌نماید اما ایشان معنای واقعی خلقت را به تصور و تخیل وجود خالق متعال به صورت‌های مختلف تأویل می‌نمایند.
 - (6) بر اساس ضرورت مکتب عقل و وحی و برهان، اشیا مخلوق خداوندند و غیر او می‌باشند اما ایشان در ضمن اثبات واجب‌الموجودی که کل‌المشایخ است، در حققت وجود باری تعالی را انکار می‌نمایند.
 - (7) ایشان تحت عنوان حرکت تمام اشیا به سوی کمال و تجرد و فنا فی‌الله، معاد و وجود حق تعالی بهشت و دوزخ را انکار می‌نمایند، و سایر مطالب نادرست دیگری که در این مختصر نمی‌گنجد.
- و اینک نمونه‌هایی از سخنان فلاسفه و عرفا:
- "موجود و وجود، منحصر در حق تعالی است که واحد شخصی است و شریکی در موجودیت حق تعالی ندارد و در خارج، فرد دومی برای آن در کار نیست، و در سرای هستی غیر از او احدی وجود ندارد، و تمام چیزهای که در عالم وجود

به نظر می آید که هر واجب معبود باشد تنها و تنها از ظهورات ذات و تجلیات صفات اوست که در حقیقت ذات او می باشد. بنابراین هر چیزی که ما ادراک می کنیم همان وجود حق است که در این ممکنات می باشد... پس "عالم"، خالق است و وجود واقعی ندارد. و این بدان چرایی است که عارفان حقیقی و اولیای محقق به آن معتقدند."

... و در کلمات محققین آنکه مقصودش از آنان همان اهل عرفان است [اشارات آشکاری، بلکه تصریحات روشنی بر این مطلب است که: ممکنات از ما و ابداء عدمی هستند... بنابراین هیچ موجودی جز خدا در کار نیست... و کتب عرفا مانند شیخ عربی و شاگردش صدرالدین قونوی پر از تحقیر درباره عدمی بودن ممکنات است، و بنای اعتقادات و مذاهب ایشان بر مشاهده و دانستن آن است."

"منزه آنکه اشیا را ظاهر کرد، و خود را در آن‌ها است."

"او به صورت خلق خود می باشد، بلکه ذات و حقیقت خلق خود است."

"هنگامی که ما خداوند را شهود می کنیم خودمان را شهود کرده ایم، زیرا ذات ما در ذات اوست، هیچ مغایرتی در این آن دو وجود ندارد جز آنکه ما به این صورت در آمده ایم و او بدون صورت است...؛ و هنگامی که او ما را شهود می کند، ذات خودش را - که تعین یافته و به صورت ما در آمده و ظهور کرده است - مشاهده می کند."

"عارف کسی است که حق را در هر چیزی ببیند؛ بلکه عارف حق را در هر چیزی می بیند."

"من نگفتم: "این سگ خداست." من گفتم: "غیر از خدا چیزی نیست... وجود بالاصالة و حقیقت الوجود در جمیع عوالم... اوست تبارک و تعالی!"

"همه عالم خود اوست و همه با وی قائمند... و او را در هر جا به نوعی تجلی و ظهور است."

"چون به دقت بنگری آن چه در دار وجود است و خوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است!"

"آنچه دیده می شود همان حق است و خلق وهم و خیال می باشد."

"دعوت اینها هم این است که ای بگانه به صورت، تو جزء منی، از من چرایی خبر؟ با ای جزء، از کل بی خبر مباش!"

"با همه حقائق به ظاهر موجود را جلوه‌ها می از آن وجود بگانه دانست که در لباس مخلوقات و در قالب معن و محدود به جلوه‌گری می پردازد."

"تمام اشیا در مقام ذات مندرج بوده‌اند... تمام ذرات از آن جا تابش کرده است."

"مراد ما از وحدت وجود، ذات وجود زبده و وجود آسمان با وجود حق متعال است."

"واجب الوجود همه چیزهاست... چه چیزی از او برتر نیست."

"همانا خداوند منزه، همان خلق دارای همانند است!"

"انسان بر صورت رب خود مخلوق است. بلکه حقیقت و هویت انسان ذات و حقیقت و هویت حق است... لذا هیچ یک از حکما و علما بر معرفت نفس و حقیقت آن اطلاع ندارند مگر رسل الهی و اکابر صوفیه."

"معنای علمت و افاضه خداوند به این باز می آید که خود او به صورت‌های مختلف و گوناگون درمی آید."

"هر چه غیر خدا باشد رشحه ذات اوست پس جدا از او نمی باشد."

"همانا نامتناهی تمام وجود را پر کرده است، پس چگونه جایی برای فرض غیر او خواهد ماند؟"

"غیر از واجب بالذات، همه ممکنات حتی افعال اختیاری، فعل خداوند است که بدون واسطه با واسطه از آن او می باشد."

"در جهان خارج هیچ فعلی نیست مگر فعل خداوند سبحان، و این حقیقتی است که برهان و ذوق هر دو بر آن دلالت دارد."

"لا اله الا الله توحید عوام است و لا موجود الا الله توحید خواص است."

"المهی، از گفتن نفی و اثبات شرم داریم که اثبات می، "لا اله الا الله" را در گران بگویند و "الله" را حسن."

جا دارد که در اینجا اشاره کنیم به کلام حضرت آیت الله صافی گلپایگانی حفظه الله که می فرماید:

"بسیار اسباب شرمندگی است که قرآن کریم به شخص اول ممکنات و خواجه کائنات صلی الله علیه و آله وسلم خطاب می فرماید: "فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" و می فرماید: "شهد الله أنه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم"، ولی این مدعیان عرفان که خودشان و مرادشان آنها را عرفا می خوانند می گویند: توحید المعوام لا اله الا الله و توحید المخواص لا موجود الا الله است. آیا توحید می که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم به دانستن آن مخاطب شده و توحید می که خدا و ملائکه بر آن شهادت می دهند توحید المعوام است؟"

اشکال سوم) گویا اصلاً خبر ندارد که برخی از کسانی را که صرفاً به عنوان منتقدان صوفیه نام برده اند، همگام با عموم

علما و فقهای مکتب، مبانی فلاسفه و عرفا و صوفیه را یک جا نقد کرده، و همگان صرفاً در مورد فلسفه و عرفان می

فرما ند:

"مشهور نمودن کتب فلاسفه در میان مسلمانان از بدعت های خلفای جور دشمن ائمه دین است تا بدین وسیله مردم را از دین و امامان علیهم السلام برگردانند."

"اساطین حکما به این خرافات تمسک نموده اند و لب به آن گشوده اند و اصحابشان هم از آنها پذیرایی نموده و ایشان را تعظیم می نمایند... قاتلهم الله انی و فکون."

فضل بن شاذان ز شابوری، از شاگردان خاص حضرت امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام می باشد کتابی به نام المرید علی الفلاسفه نوشته است.

هشام بن حکم متکلم برجسته شافعی و شاگرد برجسته امام صادق علیه السلام کتابهای "المرید علی ارسطاطالوس فی المتوحّد" و "المرید علی اصحاب المطابع" و "کتاب المدالیه علی حدیث المایحسام" و "المرید علی المزیادیه" را نوشت تا آنجا که حدیث برمیکی نزد منصور عباسی مهمترین جرم او را مخالفت با فلاسفه شمرده است و نقشه قتل او را می کشد. علی بن احمد کوفی کتاب "المرید علی ارسطاطالوس" را نوشته است.

عباس بن محمد عباس کتاب "المرید علی الفلاسفه" را نوشته است. حسین بن موسی نوبختی از علما و متکلمان معروف شافعی آثار متعددی در نقد و رد فلسفه دارد که کتاب "توحید و حدود عالم" از جمله آنها است.

مرحوم شیخ مفید رحمه الله در آثار متعدد خود به نقد مبانی فلسفه و عرفان پرداخته است که دو اثر "جوابات المسوف فی الماتحاد" و "المرید علی اصحاب المحتاج" به همین منظور نوشته شده است.

مرحوم قطب الدین راوندی فقه و متکلم بزرگ شافعی کتاب "تفهات الفلاسفه" را تألیف نموده و صراحتاً مخالفت خود را با مبانی فلاسفه اعلام نموده است.

ایشان در کتاب دیگرشان با عنوان "المخرائج و المخرائج" می نویسند:

"فلاسفه اصول اسلام را اخذ کرده سپس آنها را بر طبق آرا و نظرات خود تفسیر و تاویل کردند... آنان در ظاهر با مسلمانان توافق دارند اما در واقع افکار و نظرات آنها در جهت هدم اسلام و اطفاء نور شریعت است." مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله می فرماید:

"پرداختن به مطالب فلسفی برای فهم مسائل مربوط به دین موجب هلاکت دائم و عذاب ابدی است." و می فرماید: "سره مستمر اصحاب بر تکفیر فلاسفه که منکر بعضی ضروریات اند بوده است." علامه حلی رحمه الله می فرماید: "از جمله کسانی که جهاد با آنها واجب است فلاسفه اند."

مخالفت های صریح و آشکار علامه حلی رحمه الله در کتب کلامی اش خصوصاً شرح تفسیر الماعتقاد بر محققین پنهان نیست چنان که در بحث قدیم عالم فرموده اند: "هر کس به قدیم بودن عالم معتقد باشد بدون اختلافی بین علما کافر است زرا فارق بین مسلم و کافر هم نیست و حکمش در آخرت به اجماع علما مانند بقعه کفار است."

ایشان در کتاب تذکره الفقهاء فلسفه را در کنار علم موسیقی، سحر، قافه شناسی و کهنات از جمله علومی که تحصیل آن حرام است بر شمرده است مگر این که به قصد نقض و رد آن باشد.

مرحوم شیخ مفید فرموده اند: "این مایه تولد بالمطبع... و خلاف الفلاسفه المملحدین اضرافی ما ذهبوا الیه من افعال المطابع: اشاره به اینست که از مطالبی که ذکر شد برخلاف نظر فلاسفه ملحد است."

و از جمله کتب شیخ مفید رحمه الله "جوابات المسوف فی الماتحاد" و "المرید علی اصحاب المحتاج" می باشد. بنا بر نظر شیخ مفید رحمه الله اعتقاد به قدیم عالم از عقاید ملحدان و اهل ادیان نیست.

شهید اول رحمه الله می فرماید: "خداوند متعال قدیم است و عالم که اثر و مخلوق او نیست حادثند، اگر عالم از خداوند جدا نبود لازم می شد که عالم قدیم باشد و خداوند حادث باشد و این هر دو باطل است."

شهید ثانی رحمه الله می فرماید: "آنچه موجب می شود حق و باطل بر انسان مشتبه شود و خداوند در قلب را به روی حقایق ببیند و چشم باز را نابینا سازد و سرانجام کار انسان را به عذاب دردناک دوزخ منتهی گرداند یکی این است که انسان به سخنان ملحدان و ضدان و باور سوزان گوش دهد و مانند آنها بپندد. دیگر آنست که الفت با مزخرفات فلسوفان است."

و می فرماید: "همه مسلمانان اتفاق دارند بر اثبات معاد جسمانی و فلاسفه معاد جسمانی را نپذیرفته و قائل به معاد روحانی شده اند."

مرحوم وحید بهبهانی می فرماید: "فلاسفه اختراع را از خداوند متعال نفی می کنند."

مرحوم ملا محمد طاهر قمی فقه و متکلم شافعی از جمله آثارش کتاب "الفوائد المدنیة فی المرید علی المحکماء و المصوفه" می باشد.

اشکالی چهارم) گوای خبر ندارید که ملاصدرا در کتاب کسر الماصنام المجاهله و سایر کتبش تنها و تنها در پشت نقاب نقد

جهله متصوفه و پنهان شده و در واقع با شدت هر چه تمام تر عقاید صوفیه و عرفا را ترویج و دفاع می‌کند. اشکال پنجم) گو اخبار ندارد که مولای صوفیه آن مولوی، خود مروج بدترین بدعتها و آداب و سنتهای ضد عقل و اسلام و حیا و عفت بوده و اهل سماح و رقص در مجالس مختلط زنانه و مردانه می‌باشد و واقعا جای تعجب است که چنان کسی را در مقابل صوفیه آن منحرف قرار داده و از زبان او به نقد ایشان برخاسته اند. برخی از اشعار خلاف ادب و نزاکت مولوی، که قلم را از این نوشتن آن دست در آدرسهایی ذلیل بیند.

دلداده پرتبر ز، "خلافه دوم" را - که فراموش کردی: "تمامی مردمان از عمر داناترند، حتی زنان پرده‌نشین!" - "ساها خداوند" و "معلم علوم و معارف" می‌دانند، اما خزینه علم خداوند، و باب علم پد امیر صلوات الله علیهما و آلهما را تنها پهلوانی می‌شمارد که جاهل! و در معرض نفاق! بوده، و محتاج راهنمایی عاقلان و پیران راه می‌باشد!

شگفتا! کار دروغ‌پردازی و باطل‌سرای او به آنجا رسیده است که به هواداری از خوارج و نواصب، در عالم خیال بافی و عداوت و دشمنی آشکار خودش با مظلومان معصوم، از زبان امیر عالم وجود، خطاب به "ابن ملجم" می‌سراید:

"من همی گویم بر او جف الملقم
زان قلم بس سرنگون گردد علم
هیچ بغضی نیست در جانم ز تو
زان که این را من نمی‌دانم ز تو
آلت حقی تو فاعل دست حق
کی زبم بر آلت حق طعن و دق
لک بی غم شو شمع تو منم
خواججه روحم نه مملوک تنم"

اشکال ششم) این که گفته اند "مستشرقانی مانند آربری، نکلسون، گلدزهر و ادوارد براون به شایسته از محققان مسلمان در رامون تصوف و انواع آن پژوهش کرده‌اند" گو اصلا از زحمات بی‌نظیر و مباحث و تحقیقات مفصل و ردیه‌های علمای بزرگوار شریعت در مورد این طائفه خبر ندارد.

اشکال هفتم) این که گفته اند "فرقه‌های صوفیه آنقدر متنوع و متراکم اند که به راحتی نمی‌توان در رامون آنها سخن گفت و بر همه آنها حکم واحدی راند" می‌گویم اصول و مبانی تمام فرق تصوف و همچنین تمامی نحله‌های فلسفه و عرفان یکی است و تفاوتها در جزئیات و فروع است.

اشکال هشتم) بسا جای تعجب است که شما روش شهود را در ردیف قرآن و سنت قرار داده‌اید در حالی که شهود، هیچ گونه حججی نداشته و از آنجا که ادعاهای عارفانمان وحدت وجودی، با مقتضای عقل و برهان موافق نمی‌باشد و بسته به مذمت عقل و استدلال پرداخته، و ادعاهای خودش را به کشف و شهود مستند می‌سازند.

نمونه‌هایی از شهود عرفان است که:

"در مکاشفه ای قلبی در عالم غیب دیدم که تمام انبیا نزد پد امیر صلی الله علیه و سلم حضور دارند و ابوبکر صدیق در سمت راست و عمر فاروق در سمت چپ ایشان قرار دارند و ختم اولی (حضرت علی) در مقابل ایشان بود من نزد در پشت سر علی قرار داشتیم ز را در حکم خاتم الماولا بودن با او اشتراک داریم."

"کسی که از روی کشف و شهود سجده کند هیچ گاه سر از سجده بر نمی‌دارد... و کسی که سرش را از سجده قلبی بردارد و بسته خدا را در تمام اشک مشاهده می‌کند و این حالت ابوبکر می‌باشد."

"رجب و ن در هر زمان چهل نفر می‌باشند و حال آنها قدام به عظمت الله می‌باشد و آنها ارباب قبول و شوق هستند و دارای مکاشفه می‌باشند لذا شعاع ان را به شکل خوک می‌بینند."

"هنگامی که من به معراج رفتم دیدم که رتبه علی از رتبه ابوبکر و عمر و عثمان پائین تر است و ابوبکر را در عرش دیدم و هنگامی که رجوع کردم به علی گفتم: چگونه تو در دنیا ادعا می‌کردی که افضل از آنها هستی در حالی که تو را پائین تر از آنها می‌بینم."

و از دعواهای اهل مکاشفه است که:

"یکی از ارباب مکاشفه معروف ساکن تهران به نام حاج رجبعلی خااط به در منزل مرحوم قاضی آمد و گفت من حالی داشتیم که تمام گناهان خود را به من می‌گفتند مدتی است حجابی حاصل شده و دیگر نمی‌گویند من از شما تقاضا داریم که عنایتی بفرماید تا آن حال به من باز گردید. مرحوم قاضی به او فرمود: دست من خالی است. او رفت و پس از ازارت دوره به کربلا و کاظمین به سامرا به نجف آمد و یک روز که جمعه شاکردان نزد مرحوم قاضی گرد آمده بودند، در منزل ایشان آمد و از بررون در سرش داخل نموده گفت: آنچه را که از شما می‌خواستیم و به من ندادید از حضرت (صاحب الامر) گرفتیم و حضرت فرمودند به قاضی بگو: نزد من، من با او کاری داریم! مرحوم قاضی سر خود را بلند کرده به سوی او و گفت: بگو: قاضی نمی‌آید!!"

برخی خدایان می‌کنند که اگر مکاشفات، موافق با عقل و وحی باشد الهی است در حالی که این مطلب نیز باطل است، زیرا گاهی شایگان مکاشفاتی موافق با عقل و وحی ارائه می‌دهد تا افراد را به سوی خود بکشاند، و در آئینده از آنان برای مقاصد انحرافی خود استفاده کند. بنابراین جز مکتب عقل و وحی و شریعت الهی، هیچ راه دیگری کمتر از ارزش و اعتباری ندارد.

قرآن می‌فرماید: **وَإِنَّ الْمَشِاطِينَ لَیُوجُونَ إِلَیْ أُولَئِهِمْ.**

هَلْ أَنْبِیُّکُمْ عَلَی مَن تَنْزَلُ الْمَشِاطِينَ تَنْزَلُ عَلَی کُلِّ أَفَّاکٍ أَثِمْ.

امام صادق علیه السلام در باره فردی که مدعی ارتباط با عالم غیب بوده است فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: همانا شایگان در زمین و آسمان تحت سلطنتی بر نهاده و به عدد ملائکه ایرانی برگزیده است، پس چون کسی را به سوی خودش دعوت کند و آن کس او را پاسخ گفته و مردمان پیر او گردند، بر او تجلی می‌آورد و او را به سوی عرش خودش بالا می‌برد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هر چه شب و روزی نیست مگر آنکه تمامی جنات و شیاطین، امامان گمراهی و ضلالت را در دایره خود... برای ایشان سخنان ناروا و دروغ می‌آورند. لذا آن امام ضلالت هر روز می‌آورد که چنان و چنان شهود کرده‌ام.

اشکال نهم) این که گفته‌اند: "به اعتراف جامی... بزرگترین مظهر روح تصوف در این دوره، تحقیر دین، فرار از تمتعات و تمام شؤون مربوط به زندگی مادی و دنیوی و راضی شدن به کثرت و تحمل شکنجه‌ها می‌باشد"

بهرتر بود که می‌گفتند: به ادعای جامی! چه این که همه این ادعاهای ظاهر سازی و خود ستایی و فریبکاری و اغوای خلق از جانب خود صوفیه می‌باشد، و اما اگر حقیقت نگر بوده و به مبانی صوفیه مراجعه نماید می‌بیند که غالباً ایشان افرادی اباحه‌ای و طالب عشق و شهوت رانی و شراب و فرار از مسئولیت پذیر بوده‌اند.

اشکال دهم) این که گفته‌اند "تکارنده در این مقال درصدد است تا با معرفی محتوای پاره‌ای از آثار انتقادی به خوانندگان حقیقت طلب مدد برساند و آنها که در مقام کشف حقیقت هستند با مطالعه این آثار، سره از ناسره را تشخیص دهند و عرفان حقیقی را از عرفان‌های کاذب باز شناسند" می‌گویم: چنانکه این نمودن مبانی تمامی عرفان‌ها می‌که از نظر شما حقیقت می‌باشد با آنچه که آن را عرفان کاذب می‌نامند یکی است، و هر چه تفاوتی بین عرفان‌های نوظهور و باستانی و شرقی و غربی و ونانی و هندی و مصری و اروپایی و مسیحی و یهودی و سرخ‌پوستی و اسلامی و سنی و شیعی جز در مقام ادعای واهی و توخالی و ظاهری وجود ندارد، چرا که نومعنویت‌گراها نیز می‌گویند:

"خداوند، از شدت حضور، پنهان است... او در بیرون ماست، او در درون ماست، او از بس که هست، و همه جا و همه چیز را از خود سرشار کرده است، دیده نمی‌شود! ماهی شد، در دریا، به دنبال آب می‌گردد. ماهی از آب است. و در آب می‌رود و در آب می‌خوابد. بدیهی است که ماهی، بدین گونه، در طلب بی‌پایان آب بماند! ... منزل ما، سفر بی‌پایان در سرسبز است... خدا با ماست. خدا در ماست!!"

"اوشو" می‌گوید: "خدا جدا از شما نیست خدا نهایت هستی شماست... مثل یک رقص که از رقص جدا نیست."

"خداوند در همه جا هست پس چگونه می‌تواند در آن بت‌ها نباشد. پس او در یک بت سنگی نیز هست. اگر او در یک قطعه سنگ معمولی وجود دارد، چرا در یک سنگ کنده کاری شده نباشد؟"

سار عرفانی این را نیز همگی این نظر را داشته‌اند: برای مثال شاه نعمت‌الله ولی، تعریفی از عالم اراکه داده و آن را در واقع نقش و خدای خواننده و تاکد دارد که معنی اصلی این قضیه را محققان می‌دانند زیرا افراد معمولی این گفته‌ها را صرفاً به این معنی دانسته‌اند که دنیا ارزشی ندارد و زود گذر است و نباید به آن دل بست.

نقش و خدای است، که عالم خوانند

معنی سخن، محققان می‌دانند (نعمت‌الله ولی)

شیخ محمود شبستری نیز به روشنی به "وهم" بودن آنچه که با آن سر و کار دارد، اشاره دارد... عرفانی ما همگی به صراحت عنوان می‌کنند که آنچه را می‌بینیم، خواب و خیال است و ما در واقع مانند کسی هستیم که در خواب به سر می‌برد.

اشکال ازدهم) این که گفته‌اند: "اهل عرفان و تصوف نیز در نقد صوفیه این ساده لوحی متحرف و رانکار سخن‌ها گفته‌اند: برای نمونه مولوی در موارد مختلفی از مثنوی معنوی به نقد صوفیه این پرداخته است" با این گفت صوفیه این ساده لوحی متحرف رانکار خود مولوی و همان کسانی‌اند که به مبانی آنها اشاره شد علاوه بر این که مولوی در همه این اشعار که از او به عنوان نقد صوفیه نقل نموده‌اند در حال تعریف و تمجید از صوفیه می‌باشد چه این که با تأمل در اشعار وی می‌بیند که او صفت "ابن الموقت" بودن را در مدح صوفیه به کار می‌برد نه نقدها! و منظورش این است که صوفی پاکباز است نه محافظه‌کار!

والمسلم

